





# شناخت اسطوره‌های ملل

سهراب هادی



۱۴۰۰

سرشناسه	: هادی، سهراب، ۱۳۳۶
عنوان و نام پدیدآور	: شناخت اسطوره‌های ملل / سهراب هادی
مشخصات نشر	: تهران: رایاگرافیک، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	: ۴۵۱ ص
شابک	: ۹۷۸-۶۲۲-۹۸۳۴۹-۲-۳
وضعیت فهرست‌نویسی	: فهرست‌نویسی قبلی
یادداشت	: کتانبامه: ص. [۴۴۷] - ۴۵۱
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۷۷ ۹ش۹/۵۲ BL۳۱۱
رده‌بندی دیویی	: ۲۹۱/۱۳
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۹۸-۷۸



## شناخت اسطوره‌های ملل

سهراب هادی

ناشر: رایاگرافیک

نوبت چاپ: سوم - ۱۴۰۰

(با اصلاحات و ویرایش جدید)

چاپ و صحافی: رایاگرافیک

شمارگان: ۱۵۰۰ جلد

قیمت: ۱۹۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۸۳۴۹-۲-۳

نشانی: تهران - یوسف آباد - خیابان بیستون - بوعلی سینا غربی - پلاک ۷۱ - واحد ۷

Email: rayagraphic.2010@gmail.com

تلفن: ۲۲۳۷۷۹۱۹

شناخت اسطوره‌های ملل



## فهرست مندرجات

۱۱	..... اشاره
۱۳	..... مقدمه
۱۷	..... کلیات □
۱۹	..... ریشه‌ی واژه‌ی اسطوره
۲۹	..... اسطوره، زایش و پیدایش
۴۲	..... اسطوره، نظریه‌ها و تقسیم‌بندها
۵۱	..... اسطوره از دیدگاه روان‌شناسیک
۵۹	..... اسطوره از دیدگاه جامعه‌شناسیک
۶۵	..... گونه‌های اسطوره از نظر کارکرد
۷۱	..... تفاوت شناخت علمی و نگرش اسطوره‌ای
۷۵	..... اسطوره درک مفهوم و جوهر مادی
۷۷	..... علیت در بینش اساطیری
۸۲	..... مفهوم زمان در بینش اساطیری

۸۷	..... مکان در بینش اساطیری
۹۲	..... شکل‌گیری اساطیر
۹۹	..... □ قصه‌های آفرینش
۱۰۱	..... درآمد
۱۰۴	..... آفرینش در آئین زرتشت
۱۱۴	..... متن آفرینش در بندهش
۱۲۳	..... درباره‌ی آفرینش مادی
۱۲۸	..... درباره‌ی فراز آفریدن روشنان
۱۳۲	..... درباره‌ی چگونگی و علت آفرینش آفریدگان برای نبرد
۱۳۸	..... تازش اهریمن بر آفرینش
۱۴۳	..... آفرینش در آئین مانوی
۱۷۶	..... آفرینش در اساطیر هند
۱۹۳	..... آفرینش در اساطیر چین
۲۰۶	..... آفرینش در اساطیر ژاپن
۲۱۵	..... آفرینش در اساطیر آزتک و مایا
۲۲۶	..... آفرینش در اساطیر سرخ‌پوستان ایروکوا
۲۳۳	..... آفرینش در اساطیر بین‌النهرین
۲۴۵	..... آفرینش در اساطیر آشور و بابل
۲۶۷	..... آفرینش در اساطیر مصری
۲۷۳	..... آفرینش در اساطیر عبری



- ۳۱۰ ..... آفرینش در تورات
- ۳۱۹ ..... آفرینش در قرآن کریم
- ۳۴۸ ..... آفرینش در یونان
- ۴۰۱ ..... آفرینش در اساطیر آفریقا
- ۴۲۷ ..... آفرینش در اساطیر جنگل نشینان آفریقا
- ۴۳۳ ..... آفرینش در اساطیر استرالیا
- ۴۴۵ ..... بن نوشت ها



## □ اشاره

---

قصه‌ها با ویژگی نقلی بودن زیادشان، کیفیتی بسیار سیال دارند و به آسودگی قادر هستند در زمان‌ها و مکان‌های مختلف شکل‌های مناسب و تازه‌تری به خود بگیرند. قصه‌ها به شرط وجود شرایط اجتماعی و فرهنگی مناسب، می‌توانند از مرزهای قومی و ملی فراتر روند و سرزمین‌های دور از هم و حتی دشمن با یکدیگر را درنوردند و موضوع‌ها و بُن‌مایه‌های خود را حفظ کنند.

موضوع قصه‌ها، مسایل بسیار متنوعی را در برمی‌گیرد و به همهی جنبه‌های حیات جامعه می‌پردازد و انعکاسی از زندگی همهی طبقات است. از این نظر در قصه‌ها می‌توان با مسایل اجتماعی و فرهنگی بسیار گونه‌گونی روبه‌رو شد که هر یک به ادواری مختلف تعلق دارند.

قصه‌ها دارای دیدگاه‌های ایدئولوژیک‌اند و به صورتی نمادین از الگوهای فرهنگی، از جمله الگوهای رفتاری و اخلاقی را منتقل می‌کنند. در مجموع، کارکرد اصلی قصه‌ها در این است که ادامه‌ی آرام زندگی اجتماعی را در میان

منافع متضاد «صاحبان قدرت» و «فروستان جامعه» امکان‌پذیر سازد و این امید را می‌بخشد که به سعی و کوشش، و به یاری نیروهای فوق انسانی می‌توان آینده‌ی بهتر ساخت و در پناه طبیعت، انسان زیست و مطمئن بود که سرانجام جهان از کثری بریده و رو به راستی و درستی خواهد نهاد.

عوامل روانی انسانی و خواست‌های عمیقاً پنهان در ناخودآگاه انسان نیز می‌تواند در بیان نمادین قصه‌ها منعکس شود. قصه‌ها بدین ترتیب از کارایی بسیار مهمی در ایجاد سلامت اجتماعی و فردی بهره‌منداند.

در بین ملل و نِحَلِ گونه‌گون، آبشخورِ قصه‌ها و اساطیر، به تعبیری، آبشخوری مشترک است. قصه‌ها و اساطیر چنان درهم تنیده‌اند که در بیش‌تر حوزه‌های فرهنگی، جدا کردن آن‌ها از هم تقریباً ناممکن می‌نماید، این هم‌نواختی، هم به جهت بُن‌مایه‌های همسان و مشترک و هم به علت درهم‌آمیختگی آن دو پدیدار گشته است. از آن‌جایی که اسطوره‌ها، عموماً به نوعی، به شکل ثبت شده و مکتوب باقی مانده‌اند، بدان سبب امکان بررسی و تدقیق و تفحص را فراهم آورده‌اند. درواقع، اسطوره‌ها را باید صورت‌ها و روایت‌های اصیل‌تر و قدیمی‌تر قصه‌های پسین دانست. بنابراین، بر بنیان چنان نگرشی و با توجه به تجانس جدایی‌ناپذیر قصه‌ها و اساطیر، در این بررسی، عمدتاً به کاوش و ژرفش پیرامون اساطیر پرداخته و از این منظر به تبیین کلی موضوع مورد بررسی اقدام خواهد شد.

## □ مقدمه

---

اسطوره نمادِ زندگیِ دورانِ پیش از دانش و صفت و نشانِ مشخصِ روزگارانِ باستان است. تحولِ اساطیرِ هر قوم، معرفِ تحولِ شکلِ زندگی، دگرگونیِ ساختارهای اجتماعی و تحولِ اندیشه و دانش است. در واقع، اسطوره، نشانگرِ تحولی بنیادی در پویای بالارونده‌ی ذهنِ بشری است. اساطیر، روایاتی است که در نخستین دوران‌های زندگی بشر ابداع شده است که از طبیعت و ذهنِ انسانِ بدوی ریشه می‌گیرد، و حاصلِ رابطه‌ی متقابل این دو است.

آدمی از یک سو به سبب وجودِ طبیعیِ خود، به کل طبیعت پیوسته، و با «عملِ طبیعت» مرتبط و هماهنگ است، مانند جانورانِ دیگری که خصایصِ طبیعی‌شان، آنها را با طبیعت به یگانگی می‌رساند. از سوی دیگر در پی کار و رشدِ ذهنی خویش هر دم از طبیعت فاصله می‌گیرد. داستان این روند و کششِ دوجانبه، در اسطوره به شکل‌های مختلف نمودار شده است. نیاز و کشش انسان به طبیعت، او را به ستایش و همبستگیِ ذهنی با طبیعت هدایت می‌کرده، و ضرورتِ فاصله‌گیری از آن، او را به درهم شکستنِ بندهای آن و ایجاد

دگرگونی در آن وا می‌داشته است.

این روند دوجانبه، منشاء عواطف و احساسات متضادی نسبت به طبیعت شده است. ترس از آن، پناه گرفتن در آن، خشم نسبت به آن، مهر ورزیدن به آن، و تصویرهایی ذهنی که هر یک نمودار چنین حالات و احساساتی است، از همین راه پدید آمده است. از همین طریق است که یک عنصر مشترک در ادراک حسی انسان‌های ابتدایی از خود و پیرامونشان وجود دارد. این عنصر مشترک باور به کاراکتر جاندار غیر متشخص طبیعت یا اجزاء و بخش‌های مجزای آن است. یعنی باور به ارواح برای این که هم انسان و هم پدیده‌های طبیعی محدود و مقید شوند.

در چنین روندی است که انسان در تخیل و به مدد تخیل خود بر نیروی طبیعت غلبه می‌کند و آن را تابع خویش می‌سازد و بدان شکل می‌بخشد و خود را به شکل آن درمی‌آورد. در نتیجه، این «شناخت» یک پدیده‌ی عقلانی و منطقی، به تعبیر و معنایی که امروز از این اصطلاح می‌شناسیم، نیست. بلکه نوعی معرفت عاطفی و شهودی در آن هست که سبب می‌شود پیوند احساسی میان انسان و پیرامونش برقرار شود. [۱۹؛ ۳۰]

هنگامی که انسان شکل خویش را به طبیعت می‌بخشد، شکل زندگی خویش و ساختمان جامعه‌ی خویش را نیز، برای همه‌ی اجزاء آن تصور می‌کند. ترکیب جهان از روی ساخت و ترکیب زندگی اجتماعی‌اش، و سازمان کار و رفتار و زیستش، و کنش‌ها و کشاکش‌های درونش، پدید می‌آید. آمیزه‌ی روان و طبیعت و جامعه، از راه ذهن او، ترکیب واحدی می‌یابد و اسطوره در همین ترکیب تشکیل می‌شود. در این هماهنگی است که آدمی از خود به جامعه و طبیعت پناه می‌برد و از جامعه و طبیعت به خود. از جهان به خود و از خود به جهان، و

در نتیجه «عمل طبیعت»، «عمل نفسانی» و «عمل اجتماعی» به هم می‌پیوندد.

آیین‌ها و اسطوره‌ها رمز این رابطه و همرفتاری است. و داستان ویژه‌ای پدید می‌آورد که در حقیقت سرگذشت ذهن و روان خود انسان در جامعه و طبیعت و جهان است. پس همه‌ی حالات درونی و کشش‌ها و کنش‌ها و تش‌ها و ترس‌ها و بیم و آرزو و انتظار و نیاز و خشم و غضب و اعتراض و نارضایتی و خشنودی و مهر و کین و... را در این تبلور و اتاب می‌کند.

از این راه، پیکره‌های خیالی که نخست تنها نیروهای اسرارآمیز طبیعت در آنها بازتاب می‌شد، خصلتی اجتماعی می‌یابد و نماینده نیروهای تاریخی می‌شود.

هنگام به کار بردن واژه‌ی اسطوره عموماً به یاد فرهنگ‌های ابتدایی، باستانی و شکل‌های اندیشه‌ی پیش منطقی می‌افتیم و البته در این فرهنگ‌های ایستا و بسته، اسطوره‌ها بهتر به چشم می‌خورند. جوامع مدرن ظاهراً به نظر آزادتر و استوارتر بر پایه‌ی خرد می‌آیند؛ اما، چنین نیست. نه تنها اسطوره‌های کهنسال در این جوامع رسوب کرده‌اند، بلکه اسطوره‌های معلق با دوام‌های گوناگون و حتی نیمه عمرهای بسیار ناچیز دائماً ساخته و پرداخته می‌شوند. ذهنیت جوامع امروزی به گونه‌ای حیرت‌انگیز توانایی ساختن اسطوره از رویدادهای روزمره‌ی سیاسی، اجتماعی، هنری، ورزشی و غیره دارد. گویی چرخه‌های عظیم اسطوره‌سازی فرهنگ لحظه‌ای از چرخش باز نمی‌ایستد و شگفت آن‌که ماهیت اسطوره‌ای فرآورده‌ی این روند، پنهان می‌ماند... [۳؛ ۱۳]

اما فیلسوفان در نقادی دوران معاصر تاریخ بشر، به این نکته توجه بسیار کرده‌اند. نقد اسطوره در قرن بیستم به سویی خطرآفرین گسترش اسطوره در فرهنگ بشری نظر دارد. از

جمله فیلسوفان نام‌آور در این زمینه ارنست کاسیرر (۱۹۴۵-۱۸۷۴) است. او، از جمله نقادان اسطوره است که همزمان با اوج‌گیری نازیسم در آلمان، چیرگی اندیشه‌ی اسطوره‌ای بر اندیشه‌ی خرد باور را در نظام‌های سیاسی هشدار داد. کاسیرر که در دوران زندگی خود شاهد نضج اسطوره‌های سیاسی بود، آنها را به ماری تشبیه می‌کند که ابتدا شکار خویش را فلج می‌کند و سپس به آن یورش می‌برد. مردم نیز بدون ایستادگی، تسلیم این اسطوره می‌شوند. فعالیت خرد کند می‌گردد و شخصیت و مسئولیت فردی - به سان جوامع بدوی - در میان اجرای مرتب و یکنواخت آیین‌ها رنگ می‌بازند. به یک معنی انسان به مرحله‌ای نزول می‌کند که جوامع بدوی در آن به سر می‌برند. اسطوره که در دوران چیرگی خرد، در واقع نابود نشده بود، از کنج انزوای خود بیرون می‌جهد و این زمانی است که انسان برای چیرگی بر دشواری‌ها، دانش و خرد کافی را ندارد.

طرفه آنکه اسطوره بیانی نمادین دارد، در نتیجه رازآمیز و رمزآلود است. هرکس می‌تواند براساس علائق و منافع خود از آن استفاده کند. هنرمند می‌تواند آن را مایه‌ی هر یک از آثار خود سازد، چنان‌که فردوسی بخش مهمی ولی نه همه‌ی اساطیر ایرانی را در شاهنامه آورده است. اسطوره‌شناس آن را با الگوهای ساخت و خویشکاری (عملکرد) منطبق می‌کند و غرق در سرور می‌شود. از آنجا که اساطیر با تاریخ پیوند خورده است، مورخ می‌تواند از آن برداشت تاریخی بکند و الگوی تاریخ قرار دهد. متخصص سیاست می‌تواند در آن مبارزه‌ی نیروهای مختلف جامعه را ببیند و از دیدگاه فلسفه‌ی سیاسی به آن بنگرد و... نیز، هرکه نقش خویش بیند در آب ...



کلیات □



## □ ریشه‌ی واژه‌ی اسطوره

---

این واژه که جمع مکسر عربی آن به صورت اساطیر بیش‌تر به کار می‌رود، بیگانه تصور شده است و حال آن که اصل این واژه در تمام زبان‌های هند و اروپایی (ایرانی) زنده و کارا است. در سنسکریت / Sutra به معنی داستان است که بیش‌تر در نوشته‌های بودایی به کار رفته است.<sup>۱</sup> در یونانی / Historia به معنی جست‌وجو، آگاهی، در فرانسوی / Histaire در انگلیسی به دو صورت / Story به معنی حکایت، داستان، قصه‌ی تاریخی و / History به معنی تاریخ، روایت، گزارش و... به کار می‌رود. در زبان اصلی آریایی (ایرانی) این واژه به همان صورت ساده‌ی خود به کار رفته است. در فرهنگ و واژه‌نامه‌ها به گونه‌های

---

۱. واژه‌ی / Sutra در نوشته‌های سنسکریت به صورت‌های گوناگون آمده است. به‌طور ساده / Sutra در سنسکریت به معنی «دفتر هدایت»، «کتاب راهنما»، «دستور کوچک»، «پند و اندرز»، «مقوله یا امر بدیهی» و بالاخره «مجموعه پندها، نصایح و مقولات...» است که به صورت مفهوم «اسطوره» را در بردارد.

(میث، اسطوره، راز، علیقلی محمودی بختیاری، مجله هنر و مردم، سال ۱۴، شماره‌ی ۱۶۶ و ۱۶۵ تیر و مرداد ۱۳۵۵).

«اسطوره»، «اسطور» و با معنی دگرگون‌شده، سخن پریشان و بیهوده، سخن باطل، افسانه و... آمده است. در فرهنگ معین، به عنوان معرب لاتین و یونانی از آن یاد شده و حال آن که هیچ یک از فرهنگ‌های پیشین - که معمولاً می‌نویسند مأخوذ از ... - از بیگانگی آن یاد نکرده‌اند و نشان می‌دهد که این واژه بومی بوده است متها به گمان عربی بودن کم‌تر به همین صورت ساده و مفرد به کار رفته است.

در ترجمه‌ی آیتی از قرآن آمده: «و گفتند این اساطیر پیشینان است که هر صبح و شام بر او املا می‌شود و او می‌نویسدش.»

صاحب تفسیر المیزان می‌گوید: «کلمه‌ی اساطیر، جمع اسطوره است که به معنای خبر نوشته شده است. ولی، بیش‌تر در اخبار خرافی استعمال می‌شود...» [۴۶؛ ۲۶۰] بنابراین، اسطوره در قرآن به افسانه‌های پیشینان، خبر نوشته شده و اخبار خرافی تعبیر شده است.

در مقدمه‌ی کتاب افسانه‌ی دولت آمده است: «کلمه‌ی اسطوره» در ادبیات فارسی به کار نرفته است. تنها در موردی که می‌توان سراغ گرفت آن بیت معروف خاقانی است که می‌گوید: «فعل اسطوره‌ی ارسطو را بر در احسن الملل منهد» از طرف دیگر، با یک نگاه به سابقه‌ی کاربرد «افسانه» در ادبیات فارسی می‌بینیم که معنای این کلمه، در استعمال قدما، به هیچ روی ساده و یک رنگ نیست. گاه به معنای داستان و قصه است... یا به معنای عقیده یا تصویری که در میان مردم شهرت یافته باشد، یا در حقیقت به معنای مطلق شهرت و آوازه به کار می‌رود... اما آوازه لزوماً بی‌پایه و خلاف حقیقت نیست... همین چند مورد نشان می‌دهد که «افسانه» مفهوم پیچیده و تضادآمیزی

است از تخیل و تمثیل و رواج آن در افواه عام، که تلاش انسان را برای رسیدن به حقیقت از راه غیرعقلانی و غیرتجربی بیان می‌کند؛ و میث فرنگی چیزی جز این نیست.» [۲۸؛ ۳-۲]

در نوشته‌ی دیگری دو معنی برای اسطوره ذکر شده است:  
۱. (معنی قدیمی) حکایت افسانه‌ای شامل شرح فتوحات ایزدان و پهلوانان که معمولاً واقعیت را چنین تبیین می‌کند که اذهان بدوی را متقاعد سازد.

۲. در روزگار ما این نکته پذیرفته شده است که بعضی از اسطوره‌ها شامل روایت یا تصویری از واقعیت‌اند گرچه با موازین عملی یا عقلی توجیه‌پذیر نیستند ولی افسانه‌ای هم نیستند و نخستین توضیح تجربیات واقعی به شمار می‌آیند. پس این پیشنهاد که به جای اسطوره کلمه‌ی افسانه را به کار ببریم از دو نظر نادرست می‌نماید.» [۴۷؛ ۲۹۱]

در این جستار اسطوره در همان معنای / Myth به کار رفته و به همین خاطر صرفاً از واژه‌ی اسطوره بهره گرفته شده است.<sup>۱</sup>

### تعریف اسطوره

مروری - هرچند مجمل - در آثار و نوشته‌های کسانی که در روزگار ما به شناخت اسطوره معروفند، نشان می‌دهد که برای اسطوره تعریف دقیق و رضایت‌بخشی وجود ندارد و هر پژوهنده‌ای بر بنیان وابستگی‌های اجتماعی، منزلتی و شخصی به تعریف آن دست یازیده است.

شاید بسیاری را که به باورهای راز و رمزآلود علاقه‌مند بلکه

---

۱. برای آگاهی از نظرات متخصصان در خصوص میث / Myth رجوع

فرمایید: [۲۴؛ ۱۰۳-۹۹]

پای‌بند هستند، برخی از تعریف‌ها به دل بنشیند و قانعشان کند. در واقع اشکالی که در تعریف اغلب متخصصان دیده می‌شود، به‌طور عمده، این است که آنان به اسطوره از سرِ اعتقاد و ایمان می‌نگرند. آنان به دنبال این اندیشه‌ی اشتروس که «برای درک اندیشه‌ی وحشی باید با او و مثل او زندگی کرد» نه تنها به ساختار، بلکه، به عملکردِ جادویی اسطوره در جامعه، و در واقع، به اعجاز آن در ایجاد همسبستگی قومی و ایدئولوژیکی ایمان می‌آورند و به همین دلیل برای آنها اسطوره یا نهاد زنده بسیار مهم‌تر از اساطیر و نهادهای کهن است. نمونه‌ی این نگرش را می‌توان در نوشته‌های میرچا الیاده، دین‌شناس آمریکایی، مشاهده نمود. تعریفی که او از اسطوره می‌دهد چنین است:

«اسطوره نقل‌کننده‌ی سرگذشتی قدسی و مینوی است، راوی واقعه‌ای است که در زمان نخستین، زمان شگرف بدایت همه چیز، رخ داده است. به بیانی دیگر: اسطوره حکایت می‌کند که چگونه به برکت کارهای نمایان و برجسته‌ی موجودات مافوق طبیعی، واقعیتی، چه کل واقعیت، یا تنها جزیی از آن پا به عرصه‌ی وجود نهاده است. بنابراین، اسطوره همیشه متضمن روایت یک خلقت است، یعنی می‌گوید چگونه چیزی پدید آمده و هستی خود را آغاز کرده است. اسطوره، فقط از چیزی که واقعاً روی داده و به تمامی پدیدار گشته، سخن می‌گوید. شخصیت‌های اسطوره موجودات مافوق طبیعی‌اند و خاصه به دلیل کارهایی که در زمان سرآغاز همه چیز انجام داده‌اند، شهرت دارند. اساطیر کار خلاق آنان را باز می‌نمایانند و قداست (یا تنها، فوق طبیعی بودن) اعمالشان را عیان می‌سازند.»

طبیعی است چنین کسی با تسلطی که به ساختارشناسی دارد، می‌کوشد اسطوره را گزارش و توجیه کند. برای چنین آدمی اسطوره، زنده و پویا جلوه می‌کند و انسان می‌تواند شفای خود را در اسطوره بجوید و هنگامی که همین شخص در شهری چند میلیونی هم با پیرزنی برخورد می‌کند که هنوز به مقداری اسطوره و الگو یا انگاره‌ی کهن اعتقاد دارد، باور می‌کند که اسطوره هنوز در جامعه‌ی نو کارکرد دارد، پس لازم است، دست کم نباید رودروی آن ایستاد. در عین حال نباید فراموش کرد که او اسطوره را بخشی از اندیشه‌ی وحشی می‌شمارد.

در مقابل چنین دیدگاهی، عده‌ی دیگری - که بسیار کم مورد توجه قرار گرفته‌اند - به اسطوره صرفاً از سر انکار می‌نگرند. یعنی آن را یکی از الگوهای تاریخی یا سازواره‌ی کهنه و از کار افتاده می‌بینند که پیشرفت بشر آن را از رده خارج کرده است. اما در دریافت علمی اینان هم نمی‌توان تردید کرد و حتی کار اینها یک امتیاز بزرگ دارد و آن این است که به ساخت و کارکرد اسطوره نه در درون جامعه، بلکه بیرون از جامعه و از دور به آن می‌نگرند. مقصود این است که آنان اشکال مورخ معاصر را ندارند که به علت قرب، نمی‌تواند همه جانبه بنگرد. برای کسی که در متن ماجرا است جدا کردن اصل از فرع دشوار است. و، مرور زمان است که عوامل اصلی را برجسته می‌کند. مورخی نیست که درباره‌ی معاصر قضاوت کند

---

۱. ایاد، پدید آمدن آثار ادبی را وسیله‌ی منسوخ شدن اساطیر در قالب اصیل آن می‌شمرد. و نیز نشان می‌دهد که خردگرایی تهدیدی علیه اعتقاد به اساطیر بوده است. اما یکی از دلکش‌ترین بیان‌ها در این زمینه متعلق به خردمندی از سرزمین خودمان است. نک:

کاسیرر، ارنست. زبان و اسطوره. ترجمه‌ی محسن ثلاثی. تهران، نشر نقره، ۱۳۶۷. مقدمه‌ی مترجم، بویژه صفحات ۳۱-۳۰.

و از این اشکال که نمی‌تواند از دور نگاه کند، گله نداشته باشد. امتیاز اهل انکار (اگر بتوان چنین نامید) در شناخت اسطوره این است که آنان در پیشرفته‌ترین بخش جامعه‌ی نو می‌ایستند و به جامعه‌ی بدوی می‌نگرند.

اشکال دیگری که بر تعریف‌های اشتروس و الیاده وارد است این است که آنان می‌کوشند اسطوره را به‌عنوان یک کلّ و همه‌بنگرد و آن را تعریف کنند. سبدهی است که اسطوره یک کلّ و همه نیست، بلکه، بخشی از کلّ و همه است. الیاده و دیگران خود، ناخودآگاه، به این اشکال برخورد کرده بودند؛ اما نه چنان که بتوانند آن را از پیش پای بردارند. آنان به شکل‌های مختلف، ولی غیرمستقیم، این حقیقت را اعتراف کرده‌اند. به برخی از سخنان آنان توجه کنیم:

«اسطوره، بخشی از آفرینش‌های معنوی انسان کهنه است.»  
 «اسطوره، شکل اصیل روح و زمان است.» لوی اشتروس در همه‌ی آثارش معرفت اساطیری را گوشزد می‌کند اما همواره یادآور می‌شود که نقص آن چیست. به عبارت دیگر، او به‌طور غیرمستقیم به نقائص کلّ معرفت اساطیری اعتراف می‌کند. در واقع، او به اساطیر به‌عنوان بخشی از معرفت و نوعی از معرفت انسان وحشی می‌نگرد.

در مرجع معتبری به زبان فارسی، درخصوص تعریف و تعمیق معنای اسطوره چنین آمده است:

اساطیر، مفردش اسطوره، داستان‌های خرافی یا نیمه‌خرافی درباره‌ی قوای فوق طبیعی و خدایان، که به‌صورت روایت از نسل‌های متوالی به یکدیگر انتقال پیدا می‌کند. اساطیر با داستان‌های پهلوانی افراد بشری و نیز با افسانه‌های جن و پری که برای سرگرمی جعل شده تفاوت دارد. اسطوره‌ها با روایات دینی ارتباط نزدیک دارد و در پاره‌ای ادیان همین اسطوره‌ها



تکرار شده است. یکی از غرض‌های اساطیر بیان و توضیح جهان است و سازندگان اسطوره‌ها برای حوادث طبیعی شخصیتی قایل می‌شدند. ائو همروس (قرن ۴ ق.م) اساطیر را همان سرگذشت‌های مبالغه‌آمیز اقوام واقعی می‌دانست. بحث جدید درباره‌ی اساطیر توسط ماکس مولر آغاز شد که اسطوره‌ها را نتیجه‌ی پیدایش خلط و پریشانی زبانی در تکلم می‌داند (مثلاً عبارت «طلوع آفتاب به دنبال فلق می‌آید» چون به زبان یونانی گفته شود قابل تعبیر به مضمون «آپولون در تعقیب دافنه دوشیزه فلق است»، می‌باشد) جمعی معتقدند که اساطیر برای بیان آمیخته به استعاره‌ی حقیقت جعل شده و بعدها آن را به معنی ظاهری قبول کرده‌اند. بعضی الاهیون مسیحی معتقدند که اساطیر خبر قبلی از واقعیت کتاب مقدس یا تحریفی از آنهاست و مثلاً دئوکالیون نام دیگری از نوح است و بس. نحله‌ی آلمانی، اساطیر را تعیین عوامل طبیعی می‌دانند. پیروان فروید اسطوره‌ها را سازواره‌ای برای ارضا امیال می‌شمارند. سرچ فریزر، صاحب کتاب معروف شاخه‌ی زرین معتقد است که همه‌ی اساطیر اصلاً مربوط به بارآوری و حاصلخیزی در طبیعت بوده است. در حال حاضر غالب علمای مردم‌شناسی بر این عقیده‌اند که نظریه‌ای کلی برای همه‌ی اساطیر نمی‌توان پیدا کرد. از زمان آیسخولوس از ساطیر در ادبیات استفاده‌ی فراوان شده و اساطیر دینی و نیز آنهایی که نویسندگان متأخر شکل تازه‌ای به آنها داده‌اند، نقش عمده‌ای در ادبیات داشته است. [۴۸؛ ذیل واژه‌ی اساطیر].

از سوی دیگر، در زبان روزمره «اسطوره» معنی آنچه خیالی و غیرواقعی است، یافته است و مشوق این کاربرد، فرهنگ انگلیسی آکسفورد است که توصیف اسطوره را با این کلمات آغاز می‌کند: «روایتی که جنبه‌ی افسانه‌ای محض دارد...» این

تلقی کاملاً گمراه‌کننده است، و از آن چنین برمی‌آید که اسطوره‌ها را باید داستان‌های نیمه واقعی پنداشت که ممکن است راست یا دروغ باشند. اما منظور از «راست» دقیقاً چیست؟... مهم نیست که داستان از نظر واقعیت صحیح باشد یا نه، آنچه اهمیت دارد مفهوم و معنای اخلاقی آن است. اسطوره‌ها نیز تقریباً همین‌طوراند. آنچه مهم است صحت تاریخی داستان‌ها نیست بلکه مفهومی است که برای معتقدان آنها دربردارد. نقشی که اسطوره‌ها در دین دارند، آنها را از حکایت‌ها متمایز می‌کند...

اسطوره‌ها تنها بیان تفکرات آدمی درباره‌ی مفهوم اساسی زندگی نیستند بلکه دستورالعمل‌هایی هستند که انسان بر طبق آنها زندگی می‌کند و می‌توانند توجیهی منطقی برای جامعه باشند ...

اسطوره‌ها از داستان‌ها یا روایات نمادین محض به مراتب با اهمیت‌تراند، زیرا اسطوره‌ها که در آیین‌های دینی برخوردارند می‌شوند، فعالیت قوای مافوق‌الطبیعه را شرح می‌دهند، و تصور می‌شود که این بر خواندن موجب می‌گردد که آن نیروها آزاد یا دوباره فعال شوند. همان‌گونه که مسیحیان اعتقاد دارند که با دوباره به نمایش درآوردن «شام آخرین» / Last Supper به طریقی آیینی در مراسم عشا ربانی، مسیح را برای معتقدان حاضر می‌سازند، معتقدان به دین‌های دیگر نیز براین باورند که با به نمایش درآمدن اسطوره‌ی آفرینش یا اسطوره‌ی قربانی انجامین (مثلاً در ایران) که به دست منجی انجام خواهد گرفت، همان نیروی فعال در هنگام خلقت یا در پایان جهان، برای مؤمنان حاضر می‌شود. از این طریق اسطوره و آیین، اطمینان به حضور موجودات مقدس حاصل می‌گردد. [۴؛ ۲۳-۲۲]

اساطیر قسمت مهمی از فرهنگ انسان پیش از مرحله‌ی علم و بنابراین تعریف آن دارای دو اشکال است: یکی این که، کل و همه نیست. و، دیگر این که بخشی از فرهنگ / Culture است، یعنی همه‌ی اشکال‌هایی که بر تعریف آن وارد است بر فرهنگ نیز است و می‌دانیم که تا به حال چند صد تعریف از فرهنگ نتوانسته است معمای مهمی را بگشاید؛ اما مطالعه‌ی فرهنگ متوقف نشده است.

همان‌طور که اشارت رفت، اسطوره مقوله‌ای است که معنای آن به تمامی روشن نیست [۴۰؛ ۸۵] و مشکل بتوان تعریفی برای آن یافت که در عین حال قابل قبول همه‌ی دانش‌پژوهان و فراخور فهم و دریافت غیرمتخصصان باشد.

این نکته‌ای است که در بیش‌تر کتاب‌ها و پژوهش‌های اسطوره‌شناسی معاصر دیده می‌شود. کمتر اسطوره‌شناسی هست که چنین حکمی بر زبان نرانده باشد. دشواری درک اسطوره از یک سو بدین سبب است که در ذات خود گنگ و خاموش است، و مبناها و کاربردهای گوناگونی دارد. و پیوندها و تداعی‌هایی را تعهد کرده و در بر گرفته که گاه برای ما معنا و مقصودی در بر ندارد. و یا به یاری پیوندها و همخوانی‌هایی احساسی یا شهودی عمل می‌کند که کمتر با ما مرتبط است. از اینرو اسطوره در روح صرفاً خردمندانه‌ای که فقط به تشریح و توضیح منطقی گرایش دارد، کمتر می‌نشیند؛ و انگار عناصر نیمه‌آگاه و ناآگاه طبیعت انسانی را بیشتر طلب می‌کند. شاید به همین سبب نیز برخی برآنند که به اسطوره باید با دیدی هنری نگریست.

از سوی دیگر به قولی، اسطوره با ظرافت و دقت ریاضیات، مسائلی را حل می‌کند، و یا مسائلی را حل ناشدنی اعلام

می‌دارد، و همین امر آموختن زبان آن را دشوار می‌کند. نوع منطق در اندیشه‌ی اسطوره‌ای به اندازه‌ی دانش نو دشوار است، و اختلاف نه در کیفیت روند ذهن، بلکه در طبیعت اشیایی است که در آنها بکار می‌رود.

اما به رغم همه‌ی تأکیدهایی که اسطوره‌شناسان بر اصول علمی و روش‌شناسیک می‌کنند، کوشش‌های گوناگون برای ارائه‌ی تعریفی از اسطوره، سبب شده است که گسترش و تنوعی در حوزه‌ی اسطوره‌شناسی پدید آید. پژوهشگران مختلف بنا به اندیشه‌ها و رویکردهای گوناگون جامعه‌شناسیک، انسان‌شناسیک، روان‌شناسیک، آیین‌پرستانه، ساختارگرایانه، کارکردشناسیک و ... تبیین متفاوتی از اسطوره به دست داده‌اند. هرکس کوشیده است به اقتضای ذهن و باور خویش تعریف خود را بر یک یا دو عامل با اهمیت از عوامل سازنده‌ی اسطوره مبتنی کند.

پیداست که اسطوره‌شناس، چه اذعان کند و چه اذعان نکند، بناگزیر زبان اسطوره را به زبان ایدئولوژی برمی‌گرداند. و تنها کسانی در این میان توانسته‌اند بیشتر به حقیقت اسطوره نزدیک شوند که در گرایش‌های علمی خود، اهمیت اصلی را به پدیده‌ی موضوع تحلیل و تحقیق خویش سپرده‌اند.

نگاهی به مقاله‌های اسطوره در دائرةالمعارف‌ها، خواه دائرةالمعارف‌های عمومی و خواه دائرةالمعارف‌های ویژه‌ی دین، فلسفه، روان‌شناسی و علوم اجتماعی و ... نشان می‌دهد که موقعیتی که واقعاً در هر یک پدید آمده، بیش از آنکه مدخل متفاوت برای ورود به عرصه و درون اسطوره باشد، راهی به درون نویسندگان آنهاست و مقایسه‌ی چنین مسأله‌ای در کتاب‌هایی که درباره‌ی اسطوره نوشته شده است، نتیجه‌ی مغشوش‌کننده‌تری دارد. [۱۹؛ ۲۰-۱۹]

## □ اسطوره، زایش و پیدایش

---

اسطوره در کنار افسانه، حماسه و فولکلور یکی از عناصر شکل‌دهنده‌ی فرهنگ و هویت قومی و ملی جوامع بوده است. بعضی از اسطوره‌شناسان آن را دین تمدن‌های اولیه و دوران پیش از گسترش ادیان توحیدی می‌دانند.

در واقع اسطوره، بخش نظری فرهنگِ انسان پیش از تاریخ و به بیان دقیق‌تر، انسان پیش از مرحله‌ی دانش است. انسان تا به مرحله‌ی دانش نرسیده و تا به دانش آراسته و آماده (مجهز) نشده است، اساطیری (و به تعبیری دیگر بدوی یا وحشی) می‌اندیشد. این انسان صریح‌ترین و خشن‌ترین پدیده‌ها و قوانین طبیعت را هم در الگوی راز و رمزآمیز جهان خویش می‌بیند. بنابراین پُر بیراهه نخواهد بود که او را در هزارتوهای تاریک - روشن تاریخ دنبال کنیم و مسیر این پوشش و جویشش را به نظاره بنشینیم:

انسان ابتدایی به حکم زندگی، ناگزیر از آن است که نمودهای هستی را بشناسد و حوادث عالم را برای خود تبیین و با معنی کند. از این رو عملاً و نظراً به تلاش می‌پردازد. اما چون تجربه‌ی کافی ندارد و نمی‌تواند با مشاهده و آزمایش، بسیاری از اشیا و امور پیرامون خود را بشناسد، به ناچار برای

فرونشاندن خلججان و بی‌تکلیفی خود، به خیال پناه می‌برد و با تخیل ابتدایی خود، هستی را تبیین می‌کند و به این طریق پاسخ‌هایی برای برخی از مسایل بی‌شمار زندگی می‌یابد و موافق آنها برای تسلط بر حوادث پیرامون خود، دست به فعالیت‌هایی می‌زند. این‌گونه فعالیت‌ها که زاده‌ی خیال‌پروری و امیدند و به موازات کارهای مثبت تولیدی جریان می‌یابند، «جادو» نام گرفته‌اند.

در جامعه‌ی ابتدایی جادو در همه‌ی مظاهر زندگی مخصوصاً مظاهر پیچیده‌ای که به دشواری شناخته و مطیع اراده‌ی انسانی می‌شوند، راه دارد. همه‌ی وجوه رفتار انسانی مخصوصاً زادن و زناشویی و تولید اقتصادی و درمان بیماری و مرگ در همان حال که موضوع شناخت تجربی انسان قرار می‌گیرند، با جادو می‌آمیزند. مثلاً انسان در همان حال که عملاً می‌کارد و آبیاری می‌کند و می‌دروکد، به مراسمی جادویی که به‌نظر او برای بارآوری کشتزار لازم‌اند، تن درمی‌دهد. کار عملی باعث تغییر طبیعت و رفع نیازمندی‌های انسانی می‌شود و کار جادویی به تغییر ذهن یعنی آرامش خاطر و امیدواری می‌انجامد.

انسان جادو - کار ابتدایی برای تبیین حرکات خود و طبیعت، باور می‌دارد که چیزی یا نیرویی در همه چیزها جریان دارد، و همه‌ی تغییرات زاده‌ی آن است. بومیان مه‌لانزی و پولی‌نزی این نیرو را مانا / Mana می‌خوانند، سرخ‌پوستان آلگون کوین / Algon quin بدان مانی‌تو / Maniton می‌گویند و سرخ‌پوستان دشت‌های بزرگ / Great Plains آن را واکان / Wakan می‌نامند. به گمان مردم ابتدایی، هر جا که مانا باشد، قدرت و نشاط هست. بومیان جزایر مارکیز بر آن‌اند که هرکس از مانا تهی شود، به نادانی می‌گراید. مردم برخی از نواحی

پولی‌نزی مثلاً تاهی تی معتقدند که اقتدار رئیس قبیله نتیجه‌ی بهره‌ی عظیم اوست از مانا، درست همچنان که مردم برخی از جامعه‌های متمدن قدیم رهبران و پادشاهان خود را دارای فره/Charisma یعنی موهبتی آسمانی می‌دانستند و برای آنان حقوق الهی می‌شناختند.

بر اثر تحولات گوناگون جامعه، رفته رفته مفهوم مانای مرموز هستی‌گستر هستی‌بخش به صورت مفهوم جان یا همزاد/Anima درمی‌آید. به این معنی که انسان ساده‌اندیش ابتدایی برای تبیین مظاهر گوناگون طبیعت اعتقاد می‌کند که هر چیز دارای جان یا همزاد یا مانایی مستقل است و جنبش و آرامش آن از حرکت و سکون یا حضور و غیاب جان یا همزاد می‌زاید. پس انسان ابتدایی یا جان‌اشیا را موافق خود گرداند. با تکامل بعدی جامعه و درهم‌شکستن تجانس اجتماعی/Social homogeneity و تقویت فکر انتزاعی، مفهوم جهان یا همزاد که در آغاز، مستقل از نمودها به‌شمار نمی‌رود، از جسم تجرید می‌شود. انسان باور می‌دارد که جان چیزی است متفاوت و مستقل از جسم و دارای نظامی متفاوت از نظام اشیاء محسوس. پاره‌ای از آزمایش‌های زندگی مانند رویا و بیماری و مرگ که برای انسان ابتدایی روشن نیستند، به تجرید مفهوم «جان» کمک می‌کنند. در نتیجه، مفهوم ساده‌ی جان به مفهوم‌هایی پیچیده تبدیل می‌شود و اعتقاد به جان یا همزادگرایی/Animism به صورت دین ابتدایی درمی‌آید. [۳۲؛ ۴۲۶-۴۲۵]

انسان ابتدایی در شیوه‌ی آنی‌میسم (= جان‌گرایی)، فلسفه‌ی تاریخ خود را با اساطیر و افسانه‌ها توجیه می‌کند، زیرا اغلب عقاید و مراسم زندگی دینی او، آمیخته به تخیلات و احساسات خیالی است؛ تفسیرات تاریخی آنها نیز با تخیلات و تصورات خیالی آمیخته است؛ چرا که حیات فکری و فعالیت ذهنی انسان

ابتدایی، مانند کودکان ما، غیرمنطقی و خیال‌آمیز است، همانطور که کودک، افسانه‌گرا و اسطوره‌پسند است و توجیهات و تفسیرات افسانه‌ای را بر حقایق جدی تاریخی و جریان طبیعی ترجیح می‌دهد، جان‌گرایان ابتدایی نیز، دارای این چنین بینشی هستند.

روی این اصل، جان‌گرایان نیز، مانند توت‌پرستان، همه‌ی اعمال و عقاید دینی خود را با اساطیر تخیلی توجیه می‌نمایند. اسطوره‌گرایی، هم در شیوه‌ی توت‌میس‌م و هم در روش آنی‌میس‌م، حکایت از نفوذ نیاپرستی در آنها می‌نماید که به خاطر زنده نگهداشتن خاطره‌ی اجداد، اساطیری درباره‌ی آنها، و همچنین درباره‌ی چگونگی پیدایی جهان و مخلوقات، در جشن‌های دینی و در انجمن‌های خود تعریف و توصیف می‌کنند.

در میان همه‌ی قبایل بومی جان‌گرا، در همه‌جا، موضوع اسطوره‌گرایی و میتولوژی / Mythology رواج دارد و اساس عقاید و مناسک دینی آنها را تشکیل می‌دهد. ولی نحوه‌ی اساطیر در هر محیط و قبیله‌ای شکل ویژه‌ای دارد و حتی در یک قبیله، متخصصان اساطیر، اسطوره‌ها را به صورت‌های مختلف توجیه و تفسیر می‌کنند و معانی تفاسیر خود را از دیگران پنهان می‌دارند.

از ویژگی‌های اساطیر جان‌گرایی این است که وقایع و حوادث افسانه‌ها با اعمال سحر و جادوگری و با کارهایی همراه است که در آنها ارواح و شیاطین دخالت دارند. آثار این‌گونه اسطوره‌گرایی ابتدایی در داستان‌های قدیمی و در متون قدیم، مانند هزار و یک شب باقی مانده است که در آنها جادوگران و اجانبین و دیوها قهرمانان داستان‌ها هستند.

گذشته از اعمال اجداد و قهرمانان قدیمی قبیله، بیشتر



موضوعات اساطیر مسایل آفرینش آسمان و زمین، ستارگان، حیوانات و انسان اولیه که جد نخستین هر قبیله است، می‌باشد. در آفریقا، قبیله‌ی دوجون/ Dogon درباره‌ی پیدایی قبیله‌ی خود اسطوره‌ای نقل می‌کنند که اجداد اولیه‌ی آنها، یعنی منشأ نژاد افراد قبیله‌ی آنها، هشت نفر بودند و در آسمان سکونت داشتند و در آنجا از میوه‌های خوب تغذیه می‌کردند؛ ولی به علت تمام شدن خوراک در آسمان به زمین آمدند و قبیله‌ی آنها را بوجود آوردند. از این جهت قبیله‌ی آنها به هشت عشیره و هشت طایفه تقسیم شده است.

قبیله‌ی بانتو نیز در آفریقا درباره‌ی چگونگی خلقت جد اولیه‌ی آنها و آفرینش جهان، اسطوره‌ی جالبی نقل می‌کنند؛ قبیله‌ی بامبارا/ Bambara نیز اسطوره‌ای شبیه اسطوره آنها تعریف و نقل می‌کنند، مبنی بر اینکه: در آغاز، جهان خالی از همه چیز بود و یک نیروی متحرکی بود روحانی که به نام زو/ Zo خوانده می‌شد که از آن همه‌ی موجودات پدید آمدند. [۲۹؛ ۳۱۵-۳۱۴]

بشر ابتدایی همه‌ی اعمال و عقاید و افکارش را با اساطیر و افسانه‌ها توجیه و تفسیر می‌کند. بنابراین، موضوع میتولوژی/ Mythology جهان‌بینی و فلسفه‌ی تاریخ انسان ابتدایی را در ادیان بدوی تشکیل می‌دهد. طرز تفکر و جهان‌بینی انسان ابتدایی، مانند طرز تفکر کودکان است. همان‌طور که کودکان کنونی افسانه‌گرا هستند و آن را بر هرگونه حوادث تاریخی و مطالب علمی و استدلالی مقدم می‌دارند، و در عالم خیال و رویاهای اوهام به سر می‌برند، بشر ابتدایی و قبایل توت‌پرست هم همان حال را دارند. یعنی اگر از یک توت‌پرست پرسیده شود که چرا یک حیوان را منشأ خود قرار داده و آن را تقدیس می‌کند؟ پاسخ آن را با افسانه و اسطوره می‌دهد. جان ناس

می‌گوید: «اساطیر ممکن است از آنجا تکوین یافته باشد که در یکی از روزهای اوایل از شخصی که دارای قوه‌ی تصور نیرومندی بوده، سؤالاتی به عمل آمده از این قبیل: جهان را کی ساخت؟ آدم اولی از کجا آمد؟ چرا خرس دم ندارد؟ و چرا مار پا ندارد؟ پس آن مرد متفکر اولیه از قوه‌ی تصویری یا از خواب و خیال خویش پاسخ‌هایی برای آن سؤالات تراشیده است. این قصه‌سرایان و افسانه‌پردازان اولیه، هرچند ساده‌لوح و سطحی بودند، ولی به نظر می‌رسد که آنها خود را در یک نوع کار فکری عملی، سرگرم می‌کرده‌اند. اسطوره‌ها تجسم احساساتی هستند که ندانسته بعضی افراد برای تقلیل و یا اعتراض برامور نامطلوب و غیرعادلانه، که در سازمان‌های قبیله‌ای خود مشاهده می‌کنند، بیان می‌نمایند و از این حیث، اسطوره‌ها راز و رموز و کنایات پرمغز و با معنا می‌باشد که چون آنها را کراراً نقل می‌کنند یک نوع آرامش فکری در ذهن آنها ایجاد می‌کند».

این عقیده‌ی جان ناس را کاملاً نمی‌توان پذیرفت که همه‌ی اساطیر کهن زائیده‌ی اوهام و خیال انسان اولیه باشند در حالی که برخی داستان‌ها و اسطوره‌ها اشاره به بعضی حوادث طبیعی و حقیقی دارد.

قبایل توت‌پرست در اجرای جشن‌های دینی، اساطیری مربوط به قهرمانان قبیله و اجداد طایفه را با سرودهایی می‌خوانند و با هیجان جزئیات آنها را برای شنوندگان نقل و تکرار و تفسیر می‌کنند و به‌خصوص افسانه‌هایی را که منشا آنها را با توت‌های خود توجیه می‌کنند، تعریف و توصیف می‌نمایند که مثلاً در آغاز، یک روح آسمانی نازل شده و در قالب توت‌م و قهرمان قبیله‌ی آنها حلول کرده است. توت‌پرستان آن زمان را، یعنی وقتی که روح اجداد از آسمان نازل شده و در قالب توت‌م حلول نموده، به نام زمان رویایی. Dreamtime می‌خوانند که

منظور از آن شاید عالم خیال و رویا و یا جهان روحانی باشد. عقاید کلامی توت‌پرستان در همین اساطیر گنجانیده شده است. مطابق این‌گونه عقاید اسطوره‌ای، بعضی توت‌پرستان استرالیا معتقدند که جسم انسان دارای یک موجود باطنی است که همان روح باشد؛ بعضی قبایل زنان را فاقد چنین روحی می‌پندارند. درباره‌ی تولد کودک معتقدند روح یکی از اجداد در جسم طفل در شکم مادر حلول می‌کند و بچه‌ای بوجود می‌آید. روح اجدادِ قبيله در جسم توت‌متمركز است. [۲۹؛ ۲۴۲-۲۴۱] به هر منوال، نخستین راه تسلط بر طبیعت که بشر به آن پرداخت سحر و جادو بود که به تدریج تحول و گسترش یافت و دارای آداب و رسوم تشریفاتی گشت. به عقیده‌ی فرایزر، در حیات فکری و دینی بشر، از نظر سیر تکاملی فکر و دین، جادو و سحر مقدمه و آغاز بوده است برای پیدایی دین‌های اولیه. اساطیر بخش مهمی و گاهی تمام دین را منعکس می‌کند. دین چیست؟ مجموعه‌ی باورهایی که رابطه‌ی خدا(یان) را با انسان و زمین و انسان را با آنان معین می‌کند. در واقع، اساطیر مادر ادیان است، در طول تاریخ و همراه با روند تکامل اجتماعی، دین‌ها از اساطیر زاده شده با آن همزیستی کرده، از آن فاصله گرفته‌اند، اما هرگز آن را رها نکرده‌اند. به تعبیر دلنشین یکی از ایرانیان، اساطیر سر بر زانوی خدای قادر متعال نهاده و آرمیده است.

لوسین لوی برول جامعه‌شناس فرانسوی با تجزیه و تحلیل مدارک مربوط به اقوام بدوی به این نتیجه می‌رسد که اساطیر ابتدایی اقوام بدوی حاکی از ساخت فکری خاصی است که می‌توان آن را «پیش منطقی» دانست. در محیطی که این اقوام زندگی می‌کنند، طبیعت جلوه‌ای جادویی دارد به این معنی که کلیه‌ی اشیاء و موجودات در یک شبکه از ارتباطات مرموز

ظاهر می‌شوند و ارتباط فرد به «توتم» نوعی ارتباط سحرآمیز است که می‌توان آن را «همجوهری مرموز» دانست. به نظر وی آدم بدوی هر اتفاق خوب و بدی را که رخ می‌دهد به نفوذ نیروهای مرموز و سحرآمیز نسبت می‌دهد. اقوام بدوی فقط به معلول توجه می‌کنند و علت را ناشی از موجودات و نفوس مرموزی می‌دانند و ارتباط بین علت مرموز و معلول مشهود را بی‌واسطه می‌پندارند و به حلقه‌های میانه‌ای که علت را به معلول می‌پیوندند اعتنایی نمی‌کنند. بجای اینکه زمان را مدتی متجانس، متشکل از لحظات مساوی و قابل تقسیم در نظر بیاورند و آن را بر اساس نظام توالی تصور کنند، برعکس بدان صفات و خصایص درونی و کیفی می‌بخشند و بجای اینکه مکان را به شکل بعدی متجانس، انتزاع کنند که در آن اشیاء را می‌توان کنار هم قرار داد، آن را، برعکس مملو از ارواح مرموز و مشحون از کیفیات گوناگون می‌پندارند، و هر یک از موجودات واقع در آن را آراسته به فضیلتی خاص و مزین به نیروی خاص می‌انگارند. لوی برول درباره‌ی زمان اساطیری می‌گوید: «هنگامی که اقوام بدوی می‌گویند که جهان اساطیری آغاز همه‌ی چیزهاست این فقط به این معنی نیست که جهان اساطیری به گذشته‌ای متعالی و ورای تاریخی تعلق داشته باشد، بلکه بیشتر این معنی را القاء می‌کند که هر آنچه آفریده شده از جهان اساطیری، هستی یافته است، یا به عبارت دیگر جهان اساطیری آفریننده است».

اهمیت تحقیقات این محقق در اینست که به کیفیات خاص زمان و مکان و علیت آن طوری که در جهان اساطیری جلوه می‌کنند پی برده است ولی با گفتن اینکه بینش اساطیری مرحله‌ی «پیش - منطقی» ذهن آدمی است خود را محدود کرده است، زیرا با پیدایش مکتب روانشناسی اعماق، می‌دانیم که اگر

مقولات خاص بینش اساطیری با قوانین منطقی صدق نمی‌کند، دلیلش این نیست که پوچ و وهمی باشند، بلکه بینش اساطیری دارای نظامی است خاص که اصولاً از ساخت دیگری از وجود حکایت می‌کند. این ساخت نه فقط منطبق با اصول عقل استدلالی نیست بلکه ضد آنست و در برخی موارد تسلطی کامل بر عقل استدلالی دارد. یونگ درباره‌ی مفهوم «پیش - منطقی» لوی برول می‌گوید: «ذهن اقوام بدوی نه منطقی است و نه غیرمنطقی، آدم بدوی نه مثل ما زندگی می‌کند و نه مثل ما می‌اندیشد. آنچه برای ما غیرطبیعی و مرموز است برای او کاملاً عادی است و جزیی از تجارب زندگی اوست. برای ما گفتن اینکه: این خانه آتش گرفته زیرا که رعد بدان اصابت کرده است عادی می‌نماید، ولی برای آدم بدوی گفتن اینکه: این خانه آتش گرفته است زیرا افسونگری، از رعد استفاده کرده و این خانه را سوزانده است، بهمان اندازه عادی و طبیعی است».

فیلسوف آلمانی ارنست کاسیرر در کتاب سه جلدی خود معروف به فلسفه‌ی صور تمثیلی در جلد دوم که به آگاهی اساطیری معروف است، مقولات بینش اساطیری را بررسی می‌کند و اینان را به اصول عقل استدلالی و شیوه‌ی تحقیق علمی مقایسه می‌کند و نشان می‌دهد که بینش اساطیری و مقولات مضمور و مستتر در آن، با اصول متعارف شیوه‌ی عقلانی یکی نیست و دنیای اساطیری در ساحت دیگری از وجود است و روش جادویی و کیمیایی آن بیش‌تر در جهت ایجاد ترکیب است تا تجزیه، بیش‌تر به ادغام چیزها در هم توجه دارد تا به تحلیل و جدایی مقولات. در بینش اساطیری برای مرتبط ساختن چیزها با یکدیگر، فقط یک بعد وجودی هست و آن نیز، بعد اتصال، همجوهری، همسانی است. ارتباط بین چیزها ذهنی و انتزاعی نیست، بطوری که بتوان آنها را هم از یکدیگر

جدا کرد و هم به یکدیگر پیوست، بلکه این ارتباط شباهت به نوعی «سیمان» دارد که همه چیزها را بهم می‌چسباند، آنها را روی هم انباشته می‌کند و گرد هم می‌آورد، هر قدر هم عناصر روی هم انباشته نامتجانس، متفاوت، و حتی متضاد باشند. فی‌المثل در شناخت علمی، عناصری را که پدیداری را تشکیل می‌دهند، ابتدا از هم تفکیک می‌کنند و ارتباطات آنها را براساس نسبت و وجه اشتراک و وجه افتراق تعیین می‌کنند و بعد آنها را بر پایه‌ی نوع و جنس و کم و کیف و غیره دسته‌بندی می‌کنند، ماهیتشان را معلوم می‌کنند و در صورت لزوم به آنها از نو ترکیب می‌بخشند، اما عناصری که در بینش اساطیری تماس پیدا می‌کنند - خواه این تماس زمانی باشد، خواه بعدی، خواه فقط بعلت شباهت ظاهر باشد، خواه بسبب تعلق به نوع و جنس مشترک - خصایص و وجوه افتراق خود را از دست می‌دهند و وجودی مشترک می‌یابند و اساساً همجوهر می‌شوند. به نظر این اندیشه‌گر بینش اساطیر به معنی راستین کلمه کنکرت / Concert یعنی واقعی، انضمامی، محسوس است، البته اگر این کلمه را از فعل کن - کرسکره / Con-Crescere لاتینی که به معنی رشد بواسطه تراکم، روی هم انباشتن است، در نظر بیاوریم. بهمین جهت است که در بینش اساطیری کل و جزء، بزرگی و کوچکی، بالا و پایین، جوهر و کیفیت و جمله مقولات دیگر عقل استدلالی مصداق و مفهومی ندارند و ممکن است هر چیزی با هر چیز دیگر ادغام شود و عین آن گردد؛ جزء کل است و کل جزء زیرا این دو با یکدیگر همجوهرند. نوع در فرد است و فرد در نوع، چه «نوع» خود رد فرد حضوری مرموز دارد. ارتباط انسان با اجداد و نیاکان واقعی است و نه نسبی؛ و ارواح نیاکان در محرابی که خاطره‌ی آنان نگهداری می‌شود، همانقدر حضور دارند که فلان شیء

محسوس که در مقابل ما قرار گرفته و به همان اندازه «ملموس» و واقعی و حاضر است. [۸؛ ۱۳۱-۱۳۰]

اساطیر، تاریخ انسان پیش از تاریخ هم هست زیرا قهرمانان او، زندگی او و فراز و نشیب آن تنها در الگوهای بیان می‌شود که خدایان و نیروهای برون از طبیعت در آن انبازند. خارج از آن الگوها زندگی آن انسان معنایی نداشته است. در بخش‌هایی از اساطیر رنگ تند تاریخ سایه می‌افکند چنان که در اسطوره‌ی جمشید، گسترش جامعه‌ی آریایی، در اسطوره‌ی ضحاک بر خود آن با جامعه‌ای که بافت دیگری داشته است و در اسطوره‌ی سیاوش مراحل چندگانه باورهای ایرانیان (توتم اسب، پدید آمدن یک شاه، خدای ایرانی و تبدیل آن به یک الگوی کهن و دلخواه) را می‌توان دید.

انسان اسطوره‌ساز، کسی است که به عصر تاریخ و بهتر بگوییم به عصر علم نرسیده است. (گرچه دانش نه از فلسفه که فلسه و دانش هر دو از اساطیر زاده شده‌اند.) او در باورهای خود عناصری را می‌گنجاند که وجود خارجی ندارند یا به طبیعت، آسمان و ... قدرت‌هایی را می‌دهد که ندارند. او حتی به انسان قدرتی می‌بخشد که ندارد و آن انسان هیچگاه خود او نیست. او خود را می‌شناسد و می‌داند که آن توانایی‌ها را باید فقط در فراخود جستجو کرد. چنین انسانی ممکن است متعلق به یک قبیله‌ی پیش از تاریخ در آسیا، اروپا یا آفریقا باشد و ممکن است در غیر جای تاریخی خود هم‌اکنون استاد دانشگاهی در کنگو، استرالیا، ایران یا هر جای دیگر باشد. اگر اسطوره‌ساز است و اگر اسطوره را باور دارد، دانشی را باور ندارد. می‌دانیم که انسان پیش از تاریخ می‌توانست مسیر و مدت سیر سیارات را اندازه‌گیری کند. دانستن احکام نجوم نیازمند دانستن ریاضیات و داشتن توانایی محاسبه است، اما در